بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 28 آذر 1397.

خب بحث سر حقیقت امر به اجزاء بود. حالا قبل از آن در مورد یک برهانی مرحوم آقا سید محمد فشارکی ذکر کرده بودند در مورد اینکه اراده اجزا غیر از اراده کل هست. تغایر دارد. و خب محصلش این است که وقتی ما یک کل را اراده می کنیم تا وقتی که کل موجود نشده است اراده اش موجود است ولی اراده تا جزء تا زمانی است که جزء موجود نشده است. جزء که موجود شد اراده به جزء از بین می رود. این دلیل بر این است که اینها یک شیء نیستند دو شیء هستند. به نظر اینها استدلال تام هست و بحثی نیست. بنابراین ما اراده ای غیر از اراده به کل نسبت به جزء هم داریم. بحث سر نکته ای که در جلسات قبل من می خواستم به عنوان مکمل مطالب مرحوم آقا سید محمد فشارکی ذکر کنم حالا می خواهم با یک مقدار اصلاح، اصلاح کنم عرایض قبلی ام را. آن این است که آیا نفس اراده کل باعث می شود که انسان نسبت به اجزائی که موجود نشده اند محرکیت ایجاد کند. یا نه اراده کل مستقیما محرکیت نسبت به اجزاء ایجاد نمی کند. به نظر می رسد ما وقتی کل را اراده می کنیم در یعنی ابتدا تصور می کنیم یک مجموعه را مجموع بما هو مجموع. و می بینیم این مجموعه در عالم خارج نیست در نتیجه اراده ما نسبت به این مجموعه متمشی می شود. خب حالا می خواهیم این مجموعه را محقق کنیم اینکه اراده من نسبت به کل باعث می شود که این جزء را بیاورم در طول این اراده من باید جزء را هم تصور کنم. بدون تصور جزء آن اراده نسبت به این جزء تعلّق نمی گیرد. تصور تفصیلی باید کنم. یعنی من وقتی کل را ملاحظه می کنم یک تصور مجموع من حیث المجموعی ابتدا می کنم بعد اینکه این مجموعه کدام یک از اجزایش موجود است کدام موجود نیست چون فرض کردیم که اراده نسبت به کل مجموعه اگر تحریکی هم دارد نسبت به اجزاء تحریک به اجزاء غیرموجوده اش تحریک دارد. اینکه ما اجزاء را می خواهیم تفکیک کنیم که آیا جزء موجود است یا نیست فرع این است که تصور کنید تفصیلا جزء را. اگر تصور نکنید نمی توانید به موجود بودن و نبودنش التفاط پیدا کنید. پس بنابراین در طول اراده کل تصور جزء صورت می گیرد بعد از اینکه انسان دید این جزء موجود نیست اراده به جزء تعلّق می گیرد و همان محرکیت هست. به نظر می رسد که مستقیما اراده به کل محرکیت نسبت به جزء ندارد. واسطه می خورد. بنابراین ما بهرحال محرکیت نسبت به جزء را معلول اراده جزء می دانیم. حالا این اراده جزء یک موقعی اول تصور جزء کردیم همین اینکه این جزء دخالت دارد در کل را دیدیم بعد اراده ما به تعلق گرفته است گاهی اوقات نه اول کل را تصور کردیم بعد از تصور کل تصور جزء ناشی شده است. اینها هر دو جورش تصویر دارد ولی این خیلی مهم نیست در جوهره بحث. اینکه تصور جزء قبل از تصور کل باشد یا بعد از تصور کل باشد. این مهم نیست مهم این است که ان چیزی که محرکیت نسبت به جزء می آورد اراده ای هست که نسبت به خود جزء تعلّق می گیرد و این اراده ای که نسبت به جزء تعلق می گیرد غیر از اراده ای است که نسبت به کل تعلق می گیرد و بنابراین نتیجه بحثی که ما، ما در جلسات قبل می خواستیم بگوییم اجزاء هم وجوب ضمنی دارند هم غیری. ولی به نظر می رسد که همان حرف آقا سید محمد فشارکی که اجزاء فقط وجوب غیری دارند و وجوب ضمنی مستقل دیگری ندارند آن حرف درست است و اضافه بر فرمایش ایشان ما نداشته باشیم و همان حرف ایشان را تثبیت کنیم. حالا فرض کنید همین بحث را یک مثال دیگر می زنم که در آنجا پیاده می کنم که دیگر به این ان قلت و قلت ها متوجه نباشد. اگر یک جایی من علم اجمالی دارم یا وضو واجب است نفسا یا وضو واجب است مقدمتا للصلوه. آیا یعنی در واقع من علم اجمالی دارم یا نماز واجب است قهرا وضو هم واجب است. یا نماز واجب نیست وضو خودش نفسا واجب است. این علم اجمالی نسبت به ذی المقدمه ذات ذی المقدمه یا مقدمه می دانم یک وجوب نفسی هست تعلق گرفته است یا به ذی المقدمه یا به مقدمه. خب اینجا آیا ما می توانیم بگوییم که نسبت به مقدمه من علم تفصیلی دارم که یا وجوب نفسی دارد یا وجوب غیری دارد. اگر واجب ما مقدمه باشد وجوبش نفسی است اگر واجب ما ذی المقدمه باشد وجوب غیری به مقدمه تعلق می گیرد. اینجا آیا ما می توانیم نسبت به مقدمه بگوییم علم تفصیلی داریم برائت نسبت به ذی المقدمه جاری کنیم. این فرض را در نظر بگیرید این فرض مطلبش صاف بشود شبیه همین در اجزاء می توانیم پیاده کنیم که بنا بر این مبنا است آقا سید محمد فشارکی که ما پذیرفتیم که وجوب اجزاء غیری است. در مقدمه خارجی که روشن است نیازی به آن بحث ها ندارد. آیا این وجوب مردد بین نفسی و غیری بودن مقدمه باعث آن انحلال علم اجمالی و جریان اصل در ذی المقدمه می شود یا خیر. خب بحث ما در برائت اینجا برائت عقلیه است. حالا برائت شرعی را کار نداریم. بحث هایش فرق دارد. بحث این است که اینکه ما می گوییم بحث هایش واجب است به وجوب غیری چه مقدمه ای واجب است؟ آیا مطلق مقدمه واجب است به هر شکلی باشد چه مقدمه ای که موصل به ذی المقدمه باشد چه نباشد؟ نه! آن که وجوب غیری دارد مقدمه موصل به ذی المقدمه است. قید ایصال شرط الواجب است نه قید وجوب ها نه اینکه به شرط ایصال تازه وجوب می آید که اشکالات دور و اینها مطرح شود. نه چه شما ذی المقدمه را بیاورید چه نیاورید وجوبی به مقدمه تعلق می گیرد ولی به مقدمه موصله وجوب تعلق می گیرد. متعلّق وجوب غیری مقدمه در ظرف ایصال به قید ایصال آنها خیلی مهم نیست تعبیر بعضی وقت ها می گویند مقدمه در ظرف ایصال به قید ایصال آنها خیلی حالا ظرف تعبیر کنیم قید تعبیر کنیم به این بحث خیلی دخالت ندارد. خب من علم دارم که این مقدمه را یا باید به تنهایی بیاورم یا باید به نحوی بیاورم که من را به ذی المقدمه برساند. این علم تفصیلی که من نسبت به مقدمه دارم با آن علم اجمالی اولیه ای که من دارم از جهت اثرگذاری عین هم است. یعنی امتثال قطعی این علم تفصیلی با امتثال قطعی آن علم اجمالی هیچ فرقی ندارد. من می دانم این مقدمه واجب است. یا نفسا یا غیرا. اگر نفسا واجب باشد باید خودش با بیاورم. اگر غیرا واجب باشد باید خودش را در ضمن کل بیاورم یعنی موصل به کل بیاورم ضمن کل تعبیر نارسایی بود. یعنی خودش را در ظرفی که من را به ذی المقدمه می رساند بیاورم. اگر شما ذی المقدمه را نیاورید امر غیری به مقدمه را هم امتثال نکرده اید. بحث این است. درست است این دو بحث با هم قاطی شده است در این بحث ها. یک بحث این است که امر به مقدمه را که شما می آورید محرکیت نسبت به ذات مقدمه از بین می رود. دیگر شارع نسبت به مقدمه تحریک نمی کند. ولی امر به مقدمه امر به مقیّد است. امر به اینکه مقدمه را مقیّدا بالایصال بیاور. ذات المقدمه را شما آورده اید ولی قید ایصالش را نیاوردید پس بنابراین امر غیری را هم امتثال نکردید. در واقع امتثال امر غیری بدون امتثال امر نفسی نمی شود. یعنی امر غیری و نفسی از جهت نحوه امتثالشان به یک مقدار است یعنی اگر بخواهیم ما امر نفسی را امتثال کنیم و امر غیری را امتثال کنیم هر دو امتثالش به این است که مقدمه را بیاوریم بعدش ذی المقدمه را بیاوریم.

سؤال:

پاسخ: ولو انحلال دارد ولی این انحلال ها به این نحو نه

ببینید همین را می خواهم باز کنم اینکه ما می گوییم ذات مقدمه به نحو مطلقه نیست به نحو محمله است. ببینید یک موقعی ما می گوییم که این ذات مقدمه به هر شکلی باشد مطلوب شارع را تأمین کرده است

سؤال:

پاسخ: فایده ندارد این فایده ندارد یعنی آن چیزی که عقل انسان حکم می کند ثقل نیست مطلوب است. ثقل برای من چه ارزش دارد؟

سؤال:

پاسخ: نه عقل انسان آن چیزی که موضوع وجوب امتثال است این است که مطلوب شارع را من باید بیاورم. ببینید شما همین مقدمه ببینید بحث سر این است که اگر این ذات واجب باشد ذات را مستقل از کل بیاوری آن ذات را هم نیاورده اید. بحث من این است ذات را هم نیاورده اید. امتثال نکرده اید. چون ذات به نحو محمله واجب است نه مطلقه. یعنی این ذات یعنی آن چیزی که شارع من را به آن تحریک کرده است تحقق نداشته است. آن ذات هم به نحو محمله است نکته اساسی بحث این است. شما ذات را مطلق تصور می کنید می گویید این ذات چه کل بیاید چه نیاید این ذات آمده است. این طور نیست. نه نیامده است یعنی آن ذاتی که به آن تحریک شده است نیامده است. ذاتی که به آن تحریک صورت گرفته است. بحث این است این با وجودی که یعنی نکته ای که اینجا هست به همین یک نکته است که در واقع حاج اقا هم یک موقعی این را دیدم تعبیر می کردند که آن چیزی که هست قضیه محمله است نه مطلقه. ببینید شما یک موقعی می گویید که ذات مقدمه چه ذی المقدمه بیاید چه نیاید شارع نسبت به او تحریک کرده است. نه نسبت به او تحریک نکرده است. تحریکش در ضمن کل است در ضمن ایصال است. یعنی معنای این حرف این است که هر کار کنید این دو تا شیء از هم جدا نمی شوند. یعنی امر به جزء با امر به آن قید ایصالش از هم جدا نمی شوند ولی اگر جزء را آوردید و کل را نیاوردید در واقع من دیگر تحریک شارع نمی کند به من. چون خب جزء را آوردم دیگر نمی شود دوباره تحریک به او صورت گیرد. ولی تحریک نکردن شیءٌ و اینکه آیا آن چیزی که شارع من را به طرف او هل می داده است تحقق پیدا کرده است یا خیر شیءٌ آخر. شارع من را به آن جزئی که آن را موصل به کل دیده است تحریک می کند. بنابراین اگر جزء را منفرد از کل بیاورم امتثال امر غیری نسبت به جزء هم نکردم. بحث این است. امر غیری نسبت به مقدمه در صورتی امتثال میشود که من ذی المقدمه را بیاورم. پس بنابراین به تعبیر دیگر آن چیزی که حالا به لسان دیگر من تعبیر کنم چرا عقل انسان می گوید شما باید جزء را بیاورید؟ برای چه عقل انسان می خواهد بگوید شما جزء را بیاورید؟ به خاطر اینکه این جزء مطلوب مولا است و محصل چیزی است که مولا در صدد تحصیل آن بر آمده است. مقدمه ای که من را به ذی المقدمه نمی رسد شارع در صدد تحصیل این مقدمه نیست. این طور نیست که ما مقدمه را دو جور می توانیم تصور کنیم. مقدمه ای که من را به ذی المقدمه می رسانند و مقدمه ای که من را به ذی المقدمه نمی رساند. بودن و نبودن مقدمه ای که من را به ذی المقدمه نمی رسد علی السویه هست. هیچ خاصیتی ندارد. اگر عقل انسان به من می گوید که باید امتثال کنی یعنی باید کاری کنی که اراده شارع تأمین شود. چیزی که شارع در مقام تحصیل آن بر آمده است تضمین شود و با آورردن جزئی که هیچ خاصیتی ندارد اراده شارع تأمین نشده است. بین کسی که ببینید دو نفر هستند یک نفر مقدمه را می آورد ذی المقدمه را نمی آورد. یک نفر مقدمه را هم نمی آورد. عند العقد این دو با هم هیچ فرقی ندارند. چون هیچ کدامشان آن که شارع خواسته است را نیاورده اند. و آن که عقل انسان حکم می کند این است که خواسته مولا را باید تأمین کنید. و خواسته مولا به جزء مقیّد از کل تعلّق نگرفته است بنابراین شما اگر امر متعلَّق به ذی المقدمه باشد با آوردن مقدمه تنهایی هیچ کاری نکرده اید. اینکه شما فقط مقدمه را می آورید در واقع موافقت احتمالیه آن تکلیف شارع است و موافقت احتمالیه تکلیف شارع کافی نیست. اینکه ما می گوییم این موافقت احتمالیه در اینجا و در متبیانین به دقت العقلیه هیچ فرقی ندارد. اینکه شما یک طرف را بیاورید در جایی که متباینین باشد ممکن است موافقت شده باشد ممکن است نشده باشد. آوردن مقدمه ای که معلوم نیست وجوبش وجوب نفسی است یا وجوب غیری است تنها در فرضی که وجوبش وجوب نفسی است ارزش دارد و الا اگر وجوبش غیری باشد آوردن این مقدمه با نیاوردن این مقدمه هیچ فرقی ندارد. ایا عین همین بحث ها را ما در مورد جزء و کل داریم. عین همین هیچ فرقی ندارد. ببینید یکی دو نکته را من عرض کنم این صورت مسئله خوب منقّح شود. فرض ما این است که 9 جزء هیچ اثری بر آن مترتب نیست. هیچ مقداری از مثلا اگر واجب ما ده جزء باشد 9 جزء لغو است. یک. علم و جهل من هم دخالت ندارد. حتی در جایی که من علم هم ندارم جاهل هستم که این ده جزء واجب است با این حال 9 جزء را می اورم این 9 جزء هیچ خاصیت ندارد. فرض این است که ما نمی خواهیم هیچ تغییری اینجا ایجاد. این بحث می گویم برائت شرعیه گاهی اوقات مطرح می کنیم یک نکاتی دارد که این جاها نیست. به دقت العقلیه وقتی داریم مطلب را مطرح می کنیم آن نه جزئی که اینجا داریم اگر 9 جزء مجموعه واجب ما باشد خب 9 جزء فایده دارد و تمام الفایده است. اگر 10 جزء واجب باشد این 9 جزء لغو است. آوردن و نیاوردنش هیچ فرقی ندارد. چطور می شود که این 9 جزئی که آوردنش در این فرض هیچ ارزشی ندارد این تأمین کننده مصلحت آن 10 جزء باشد .فرض این است که تأمین کننده مصلحت 10 جزء نیست.

سؤال:

پاسخ: برائت عقلیه به دلیل اینکه ما برائت عقلیه را قاعده مقتضی مانع درست می کردیم ما می گفتیم که ما یک مصلحت الزامیه داریم این مصلحت الزامیه یا در 9 جزء است یا در ده جزء است. ما نمی دانیم آیا نسبت به ده جزء مصلحت ترخیصیه ای وجود دارد که جلوی این مصلحت الزامیه را گرفته باشد یا نگرفته باشد فرض این است که ادله برائت شرعیه نداریم. چون ادله برائت شرعیه نداریم برای ما ثابت نیست در اینکه در آوردن ده جزء یعنی در الزام من به آوردن ده جزء مفسده ای باشد. در عدم وجوب آوردن ده جزء و برائت نسبت به ده جزء مصلحتی باشد. این را من نمی دانم. چون نمی دانم آن مصلحت الزامیه من مقتضی هست بنابراین مانعش هم که احراز نشده است باید از باب قاعده مقتضی مانع ما می گفتیم علم اجمالی مقتضی انجام عمل هست.

سؤال:

پاسخ: بله دیگر مانعش یعنی اگر شارع بگوید من برائت را در هر دو طرف اگر شارع بگوید من برائت را در اقل جاری می کنم معنای اینکه برائت را در اقل جاری می کنم یعنی اجازه ترخیص در مخالفت قطعیه را می دهم. ترخیص در مخالفت قطعیه آن به اصطلاح مخالف ارتکاز عقل است. نه اشکال عقلی ندارد. مخالف ارتکاز عقلایی است. بنابراین مشکل ارتکاز عقلایی دارد. ولی نسبت به برائت در اکثر اشکال عقلایی ندارد ولی خب فرض این است که ثابت نیست. اگر ما دلیل شرعی نداشته باشیم که برائت را نسبت به اکثر بخواهد بگوید جاری کن ما چون دلیل شرعی نداریم ما می گوییم مصلحت الزامیه ای وجود دارد که مردد بین اینکه با آوردن 9 جزء تأمین می شود یا آورددن 10 جزء. نمی دانیم لازم بودن ده جزء مفسده ای دارد الزام به ده جزء الزام ظاهری به ده جزء مفسده ای دارد یا مرخص بودن من در آوردن جزء دهم این مصلحت ترخیص در آن هست یا نه قاعده مقتضی مانع اقتضا می کند که من احتیاط کنم. بنابراین آن نکته ای که ما در مورد برائت عقلیه می گفتیم دقیقا اینجا هم جاری می شود. بله برائت شرعیه حرف دیگر است که در موردش بعد صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: آن ذات به همین بحث ها را کردیم دیگر. بین همین نه این هیچ فرقی بین این مورد و متباینین نیست. در متباینین هم می گفتیم این مقتضی که به احدهما تعلّق می گیرد احدهما یک مفهومی است جامع نیست این خلطی که در این بحث ها اساسا شده است عین همین است هیچ فرقی بین

احدهما است آن ذات به نحو مطلقه نیست. بحث من همین است. ذات اقل ولو اقلی که در ضمن اکثر نباشد من نمی دانم. اقلی که در ضمن اکثر نباشد یعنی اقل در همه حالات مطلوبیتش احراز نشده است. آن چیزی که من نسبت به اقل می دانم آن علمی که دارم با اتیان اقل مجردا عن الاکثر حاصل نمی شود. اگر اقل را مجردا عن الاکثر بیاورم ممکن است آن علمی که نسبت به اقل دارم تأمین شده باشد ممکن است نشده باشد. نکته اصلی بحث همین یک کلمه است. خب این دیگر بحث تمام. ما البته در کلاس راهنما یک مقداری در مورد حقیقت واجب چیز مرحوم اقای صدر اینجا یک بحثی دارند در مورد اینکه نحوه انبساط ایشان اولا این مطلب را مفروغ عنه گرفته اند که وجوب اجزاء وجوب غیری نیست وجوب ضمنی است. بعد تحلیل وجوب ضمنی را مفصل چند تا مبنا مطرح می کنند و روی این مبانی صحبت می کنند. من حالا جلسه بعد یکی دو تا از این مبناها را اشاره می کنم در واقع آقای صدر سه مبنا را اینجا ذکر می کنند که چطور می شود که اجزاء وجوبشان می شود وجوب ضمنی؟ یک مبنا این است که ضمنیت ناشی از تقیّد وجوب هر جزء به جزء دیگر است. این یک مطلب. مبنای دوم مبنای اقا ضیا است. ایشان میگوید ضمنیت مربوط به اجزا نیست. یعنی اینکه ما می گوییم یک واجب، واجب ضمنی است یعنی واجب وحدانی است وحدت وجوب ناشی از وحدت واجب نیست. وحدت وجوب ناشی از وحدت ملاک داعیه بر وجوب است. وقتی ملاک واحد شد آن وجوب هم واجب می شود. ناشی از وحدت ملاک است و آن وحدت ملاک وجوب را واحد می کند. این بیان دوم بیان سوم بیانی است که مرحوم اقای صدر دارند ایشان می فرمایند که نفس تقیید اجزاء به هم دیگر باعث وحدت وجوب و ضمنیت وجوب نمی شود. خود وحدت وجوب یک مقوله دیگری است که با تقیید حاصل نمی شود. خب این سه مبنایی که هست مبنای دوم را مفصل آقای صدر بحث می کنند و امثال اینها من در مورد مبنای دوم خیلی بحث نمی خواهم بکنم اکتفا می کنم به فرمایشات مرحوم اقای صدر. مبنای اول و سوم را که اقای صدر طرح کرده اند این دو تا مبنا را در موردش یک مقداری صحبت می کنم بعضی نکات دارد که به نظرم در این بحث مؤثر است. مرحوم اقای صدر حالا این را هم عرض کنم که در ضمن این بحث اشاره به یک نکته ای دارند. یک بحثی در اصول هست که آیا اطلاق رفض القیود است یا اطلاق جمع القیود است. ایشان در لا به لای این بحث بحث را وابسته به این مبنا قرار داده اند که آیا اطلاق رفض القیود است یا جمع القیود است. ما در بحث اطلاق و تقیید به این بحث اصلا نپرداختیم وارد این بحث نشدیم که اطلاق جمع القیود است رفض القیود است و دیدم بعضی از اساتید یک سری از مطالب را وابسته به این نکته قرار داده اند گاهی اوقات بعضی ها از من سؤال می کنند که به نظر شما اطلاق رفض القیود است جمع القیود است این مطلب را مطرح می کنند. ما می خواهیم این را مطرح کنیم که آیا اصلا این بحث بحث جاداری است؟ اصلا به نظر من این بحث بر مبنای یک تصور خاطری از حقیقت اطلاق است. اگر حقیقت اطلاق روشن شود معلوم می شود این بحث اصلا جا ندارد. بی ربط نیست ایشان بحث را به اینجا وابسته کرده است. آقای صدر همان ناتمامی بعضی از بیانات را وابسته به این کرده است که اطلاق رفض القیود است نه جمع القیود. آقای صدر به آنها وابسته کرده است. ما حالا می خواهیم بگوییم که بی ربط است و ربطی به بحث ما ندارد و اصلا این بحث اصلا بحث چیز داری نیست این است که به نظرم همین جا بهترین جا هست که در مورد این مبنا یک مقداری صحبت کنیم. به اجمال در مورد حقیقت مطلق و مقید اینجا صحبت می کنیم. اگر رفقا بخواهند بحث های در مورد حقیقت مطلق و مقید را ببینند من در بحث مطلق و مقید مفصل این بحثش را کردم ولی در حدی که برای روشن شدن این بحثی که اطلاق رفض القیود است یا جمع القیود است در کلاس بحثش را مطرح می کنم. اگر بخواهید مفصل تر این را ملاحظه کنید جزوه های من هست در کتابخانه شاید ده جلسه در مورد این صحبت کرده ام و نمی دانم اعتبارات ماهیت و نحوه اعتبارات ماهیت و مقدمه مؤخره های زیادی انجا ما دنبال کردیم وارد همه آن چیزها نمی شود تکه هایی که فکر می کنم که در روشن شدن بحث تأثیر جدی دارد را در بحث دنبال می کنیم. اگر رفقا بخواهند بیشتر به این بحث توجه کنند به همان مباحث آنجا مراجعه کنند. این یک روندی از بحث های آینده. ما در کلاس راهنما همین بحث آقای صدر بر اساس مباحث الاصول را دنبال می کنیم آن که آیا حقیقت واجب ضمنی چیست. آن بحثش را دنبال می کنم. دیگر چون می خواهیم یک سری بحث هایش را حذف کنیم به کلاس راهنما واگذار می کنیم.

سؤال:

پاسخ: این به نحو اجمال قضیه بود می خواستم بگویم فرق دارد بین برائت شرعی و عقلی. بحث های برائت شرعی با عقلی متفاوت است. این در برائت شرعی دوباره باز میگردیم در موردش صحبت می کنیم. البته تصورم این است اجمالش را بگویم تفصیلش باشد برای بعد. به دقت العقلیه برائت عقلیه و شرعیه فرق ندارد ولی عرف به این نگاه اینها را نمی بیند عرف ولی برائت شرعیه را جاری می کند و این اثر دارد اینکه اجرای برائت به دقت عقلیه است یا به چیز عرفی است در بعضی از فروع مسئله خیلی اثر گذاشته است. آن را می رسیم حالا من یک مقداری سیر بحث را خواستم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد